

# [Afghanistan Digital Library](#)

adl0128

<http://hdl.handle.net/2333.1/cvdncjxp>

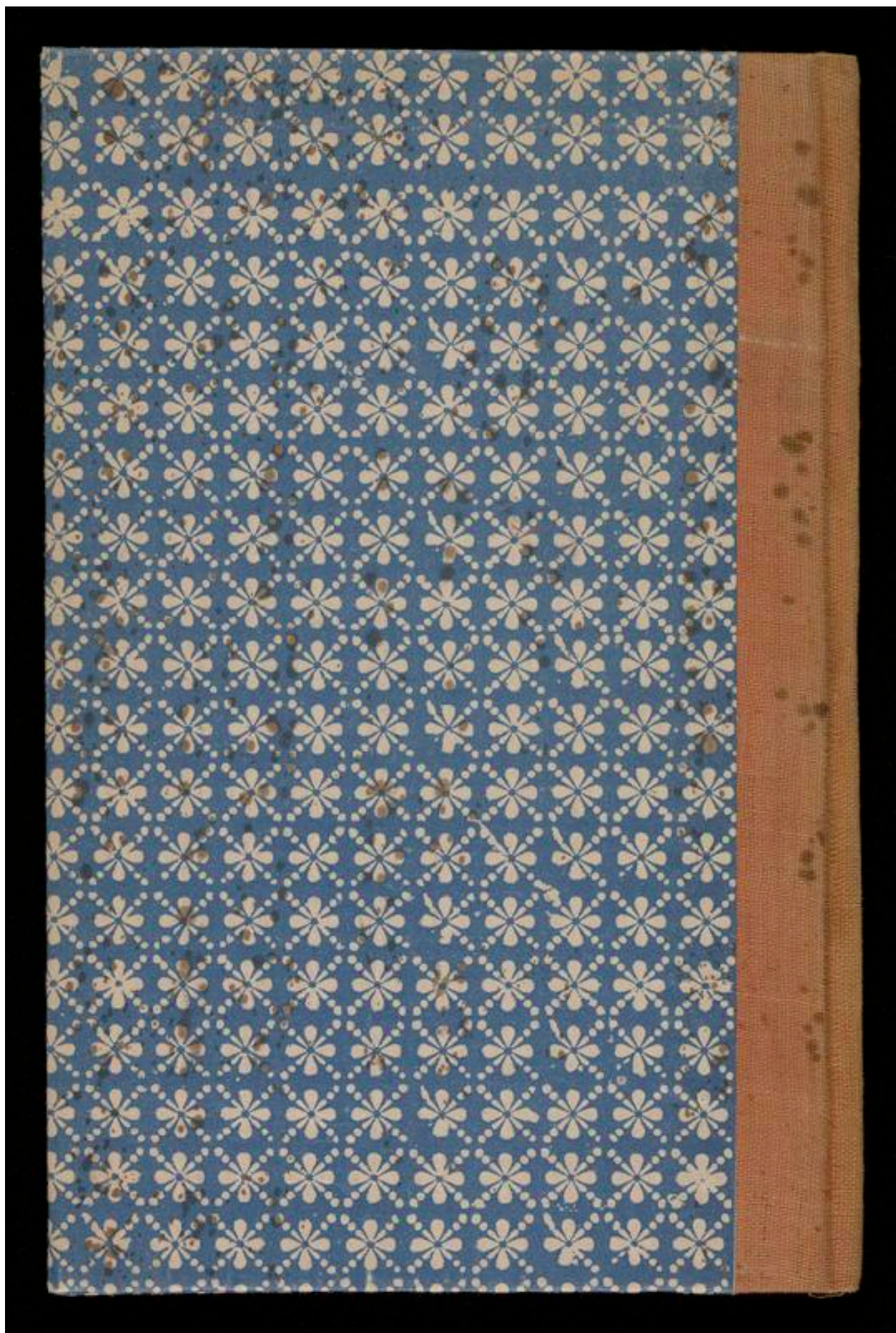


This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

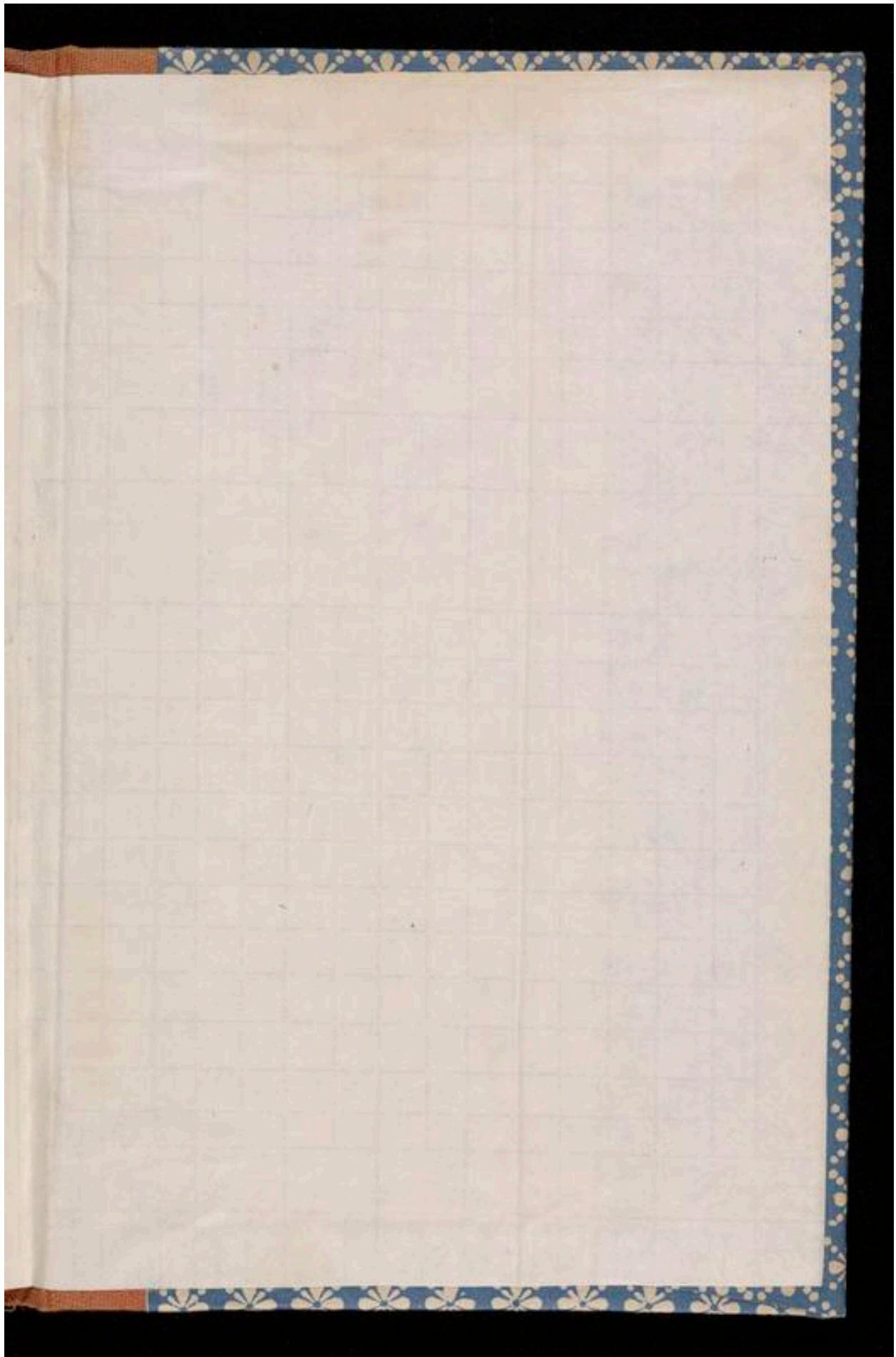
When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

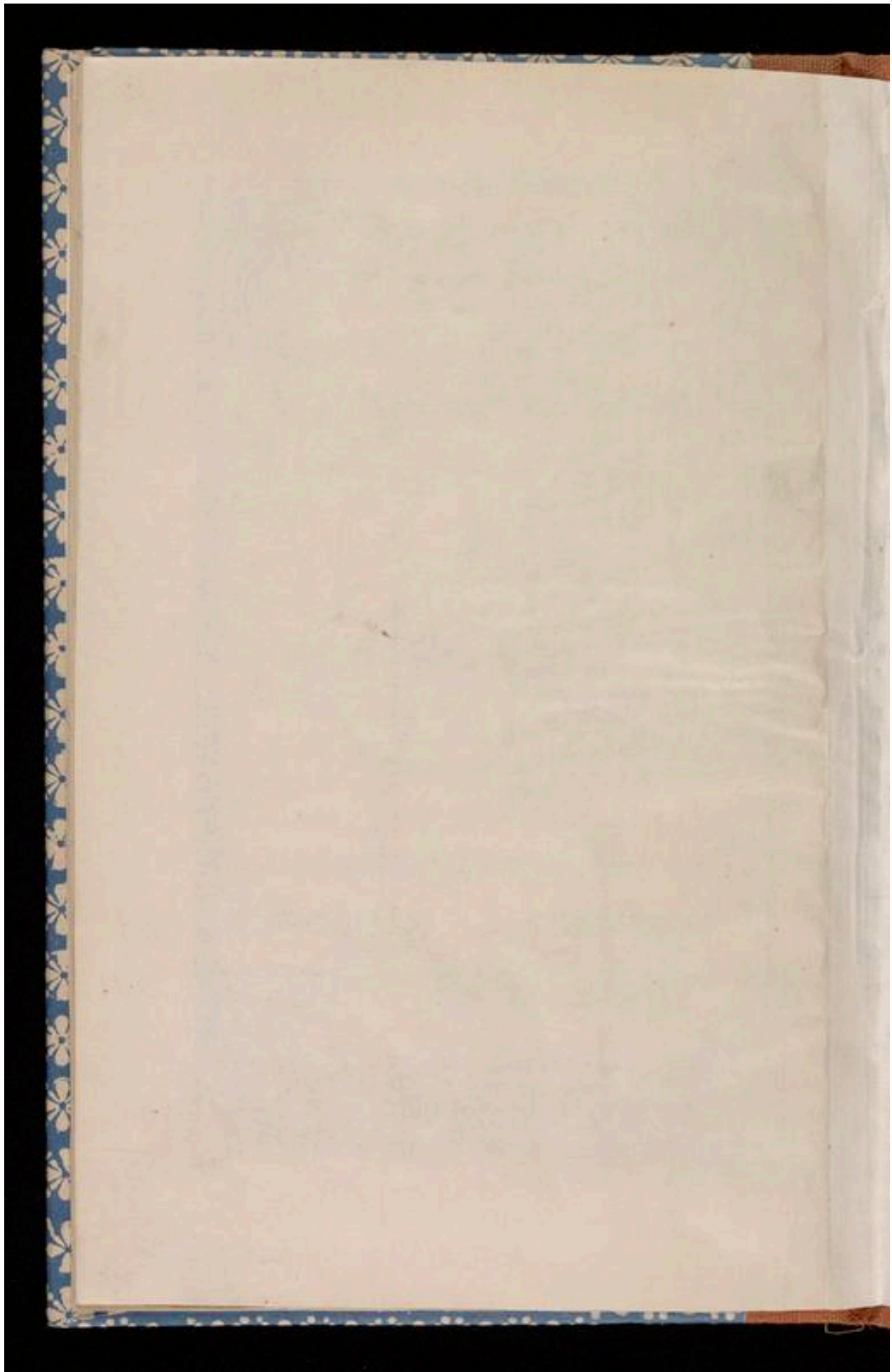
All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

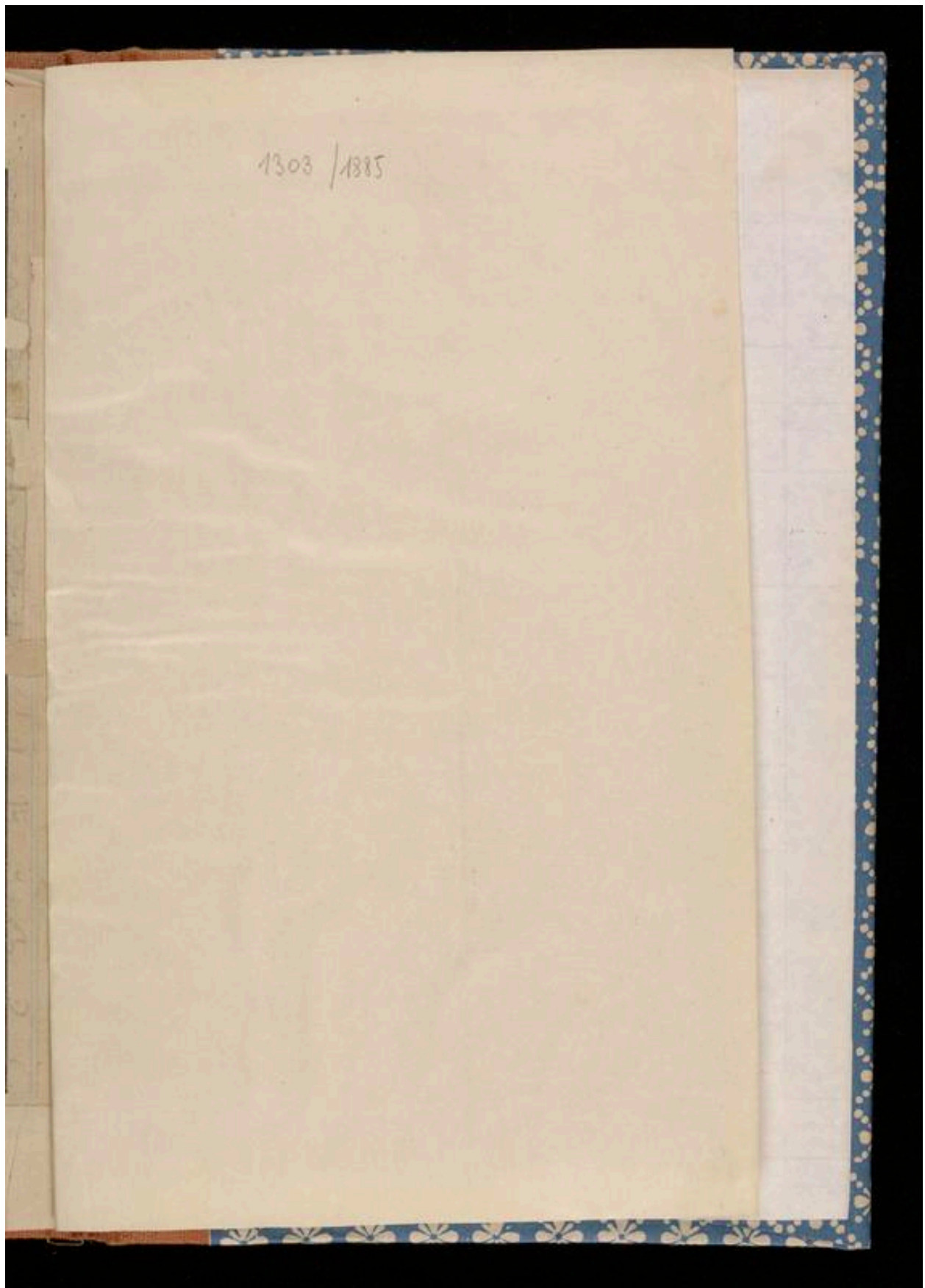
NYU Libraries, Digital Library Technical Services, [dlts@nyu.edu](mailto:dlts@nyu.edu)













هَذَا كِتَابُنَا يُنِيطُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ

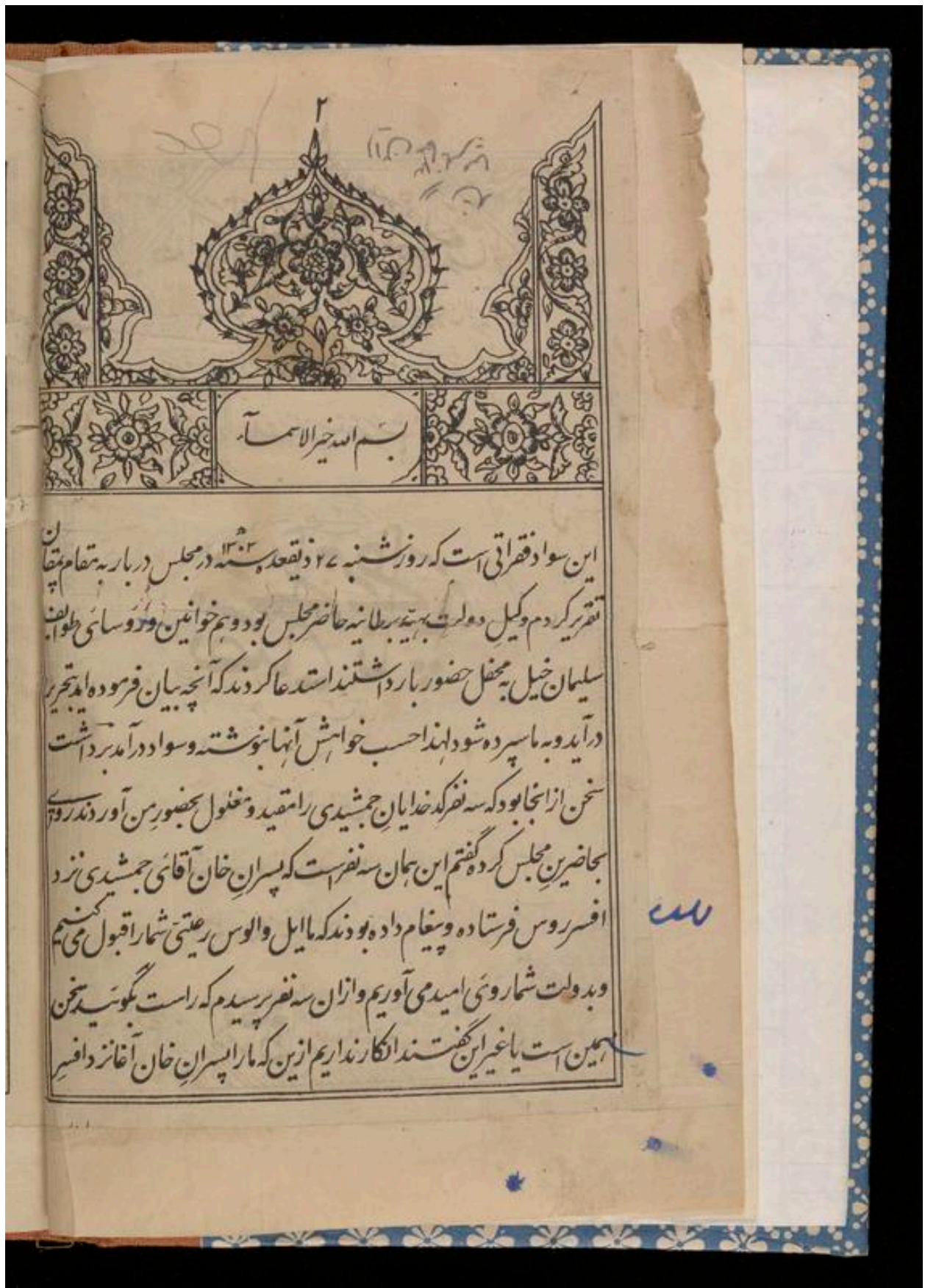
چند سطر است که حضرت بادشاه اسلام پناه امیر بن الامیر بن لایه  
امیر عبدالرحمن جان دام الله سلطنته از برای قوم خود پیشین گوئی فرمود  
که از طرقات زمانه مستظهر باشند

نصایح  
سنه ۱۳۰۳

در حیز تحریر آمده از برای یادداشت هر وقت  
از اوقات مختلفه زمانهای بسیار دور و هم حال در کار است  
بانتظام جناب ساجد میر محمد عظیم خان با اهتمام حقیر عبدالرزاق دهلوی

در مطبعه امیر السیاطین کابل طبع شد





این سوادقصراتی است که روز شنبه ۲۷ ذی قعدة ۱۲۰۳ در مجلس دربار به تمام مقامات  
تقریر کرد وکیل دولت بریتانیا حاضر مجلس بود و هم خوانین و روسای طبقات  
سلیمان خیل به محفل حضور بار داشتند استدعا کردند که آنچه بیان فرموده اید تحریر  
در آید و به ماسپرده شود لهذا حسب خواست آنها نوشته و سواد در آمد برداشت  
سخن از آنجا بود که سه نفر که خدایان جمشیدی را مقید و مغلول بحضور من آوردند و در  
بجایزین مجلس کرده گفتم این همان سه نفر است که پسران خان آقایی جمشیدی نزد  
افسر روس فرستاده و پیغام داده بودند که مایل والوس رعیتی شمارا قبول نمی کند  
و بدولت شماروئی امید می آوریم و از آن سه نفر پرسیدم که راست بگوئید سخن  
همین است یا غیر این گفتند انکار نداریم ازین که ما را پسران خان آقا نزد افسر



روشن که متصرف پنجه بود فرستادند و پیغام رابطه و بستگی خود را به آن دولت دادند  
یکی از آن سه نفر گفت من آنهارا نصیحت کردم که خود شما به کشک می روید  
و ما را نزد روسی روانه می کنید برادر شما که در سیرات مخالف شماست خبر میشود  
و شما را کارگذاران سیرات گرفتار می کنند سود نه بخشی تا آنکه ما و آنهادست  
کارگذاران دولت اسلام گرفتار شدیم و از عمل و کردار خاها نمی بر سر اقرار  
آیدیم من گفتم باطن دین اسلام شما را شرمزنده ساخت و زنجیر عدل الهی است  
که در پاداش عمل شما گردن شما افتاده و بهمن زنجیر جهنم خواهید رفت  
و خداوند زنجیرهای شما را آتشین خواهد ساخت بعد اهل مجلس را مخاطب  
ساخته گفتم غبن و نقصانی که در معامله پنجه بار رسیده ازین سبب است که  
من از برای جنرال لمسدن صاحب در فصل تیر ماه خط نوشتم که حرف حدیثی  
طولانی شد و کار از اندازه صلاحیت آنچه من میدانم گذشته افسر روسی از  
یک طرف با شما حرف مصاحبه می زند و از دیگر طرف لشکر خود را زیاد میکند  
تقریبی روس صد صد و دود و صد یومی می آیند و به لشکر سابقه خود ملحق میشوند  
مبادا در عین زمستان که بدانند کمک و امداد از سیرات نمی رسد به مردم ما  
حمله کنند و شرمندگی برای مردم و دولت پامیش شود تا راهها بسته شده



یکدسته لشکر از کابل میفرستم که در برابرشکر روسی افتاده باشند اگر صلاحیت  
شد بودنشکر من در حد خود ضرر ندارد و اگر مقدمه شدند امت و خسارت  
بار نمی آورد و من میدانم که تاروسی یک حمله برشکر من نکند و امتحان مردم  
افغانستان را بگیرد دست برنمیدارد و کار صلاحیت صورت نمی بندد  
جبریل صاحب مذکور جواب من نوشت که اگر شما شکر فرستادید اسباب جنگ  
خود بدست خود بر روی کار می آورید و امر مصاحبه برسم می خورد و منته مابرجی اهل  
که خود شما جنگ را اختیار کردید من گفتم خیر باشد تا صدق قول من بر شما ظاهر  
گردد بعد از طرف شکری من هم همین احوال رسید که اوضاع روسی را مخالفان  
می بینیم هر روز لشکر او با اسباب مقدمه پیش می شود و پیش می آید شما را  
خبر کردیم که فردا بر ما ایراد نباشد من به جواب نوشتم که جبریل بسدن حساب  
که داخل کار است چنین نوشته و مرا از فرستادن لشکر مانعت داشته  
اگر بخلاف رای او عمل کنم از هر کجا که معامله حد بخشی برسم شود می گوید که  
از فرستادن لشکر شما بود که نقشه ازین قرار شد ولیکن حقیقت خود  
جنرال موصوف خواهان یک نوبت مقدمه روسی با مردم افغان می بود  
زیرا که به این خیال خام رفته بود که اگر باین روس و افغان کشت و خونی



واقع نشود مبادا مردم افغانستان بدولت روس دیرین قرب جوار  
و نزدیک حد و مایل و راغب دوستی شوند و دوستی این بابا دشمن  
دولت ما سرانقصان ماست و ازین معنی غافل و بی خبر  
و محفل اوبه عاقبت کار پی نبوده و ندانسته بود که عاقل از ان قسم  
دوستی که نتایج دشمنی را داشته باشد دشمنی را که نیاز  
دوستی دارد بهتر و خوشتر و سر اسر خیر خود میداند و عرض  
کردیم که دولت روس با مردم افغانستان دوستی اختیار کرد  
آیا حینال هندوستان را دارد یا ندارد اگر ندارد دوست دولت  
افغانستان است بسیار خوب دولت سرکار انگلیز ازین قسم  
دوستی روس با مردم افغانستان پند ببرد و اگر حینال  
هندوستان را دارد باید از سر این مردم بگذرد و به هندوستان  
برود و زبان حال او اول این مردم را تکلیف می کند که ما به شما  
کاری نداریم و حکومت شما را عرض داریم از میان  
ولایت شما می گذریم و به جنگ دشمن خود میرویم و ایا صلحه  
بحر کار شما می آید و ایا صلحه خود را میباید که از



طرف شما خوب خاطر جمع باشیم و در دل ما اندیشه مخالفت  
شما جای نگیرد چه از شما مردم که بیگانه دین خود را بدی بینید و دو نوبت با  
دولت سرکار انگلیز بهین واسطه جنگ کرده اید و مجرب و آزموده شده اید  
جای احتیاط است چنانچه گفته اند من جرب المجرب حلت به النصار  
اگر یراق شما را خواهش نکنیم مباد از پیش روی شکست و چشم زخمی بمبار  
آنوقت شما از دنبال دشمن باز پیش روی کار ما را تمام خواهند ساخت  
پس از گرفتن یراق شما چاره نداریم این مردم افغانستان یا لاچار  
یراق میدهند یا نمی دهند اگر دادند خود شما رزن آمدند مردی از  
آنها بجای رفت و مقصد روس حاصل شد و اگر ندادند و اظهار غیرت  
کردند روی از آن جا که معامله میدهند و ستان را پیش روی دارد باین مردم  
خود را گرفتار نمیکند میگویند بسیار خوب یراق و اسلحه را که نمیدهند چون دوست  
دولت ما هستید حالا وقت ظهور دوستی شماست جوانان کاری شما با  
بمقدمه هندوستان پیش شوند و دوستی خود را با ما ظاهر کنند درین مرحله  
نامردان خاندان سلطنت و دودمان درانی مثل وجود ولی محمد خان و  
امثال آن از جای حرکت کرده دست بکمر میزنند که ما را چه شده که دست



دوست خود را نمی‌کنیم هر سر کرده نامرد دو هزار چپار هزار یک هزار  
سه هزار پنجه هزار شش هزار جوانان کاری را از هر قوم و هر خانه کشیده  
بد راه کرده و خانه‌ها را خالی ساخته بدم روی شکر روسی میدهند و سپر  
سازد و بانهای شان را نشان گلوله توپ و قنگ دولت سرکار  
انگلیز میکنند از پیش روی دولت سرکار انگلیز گلوله اندازی هزار  
جان از ایشان میگیرد و از پس پشت اگر نه میت خورده برگشتند دولت  
روس قتل نمیکند این یک غمزه دوستی روس است دیگر و قیقه براق  
این مردم را انگیزد لاچار و لا بد است که در شهر سر و مقام و محل و موضع گز  
گروه بسته بسته شکر خود را بگذارد تا از دست اندازی این مردم خاطر  
جمع باشد چرا که مردم افغانستان تجربه شده اند و برای این لشکر که  
گروه هر جا هر جا گذاشته غله خوراکه بکار دارد و از برای شکری که پیشتر  
فرستاده هم غله بکار است و از برای شکری که از دنبال می‌آید و شست  
هم غله ضرورت است اگر نخواهد غله ولایت خود را بیاورد و در دوشقال بیک طلا  
می‌افتد میگوید از این که دوشقال بیک طلا بیفتد یکپا و را بیک طلا  
خریدن بهتر است یک طلا میدهند و یکپا و غله میخورد و تمام غله افغانستان را



می چینه و این مردم در اصل کم زراعت اند چنانچه یکسال که خشک آبی بیش می شود  
یا حاصل را ضرری سماوی می رسد بیم قحط و خوف هلاک را دارند آنوقت اگر غله  
ندهند باید نام دوستی او را از سر خود بردارند و دشمنی کنند در وقت که داخل  
ملک شان شد طاقت دشمنی را از کجا دارند که او را خود راه داده و بدست خود  
آورده اند لاچار غله باید بدهند غله باندک زمان از کل ولایت چیده می شود  
و بجان روس می رسد و خود این مردم از گرسنگی هلاک و فرار می شوند و او بلا  
این مردم را عین مراد خود میداند این دیگر فایده دوستی دولت روس است  
و دیگر این که در وقتیکه شکر روس خدا ناکرده داخل شود در دین ما مردم مایه  
خود را اختیار خوب دارند که اگر زن بکاری کند شوهر او بی محابا میکشد او را و در  
دین بشارتین صاحب اختیار است در هر جایی و شهری که چهاونی روس باشد  
زنهایی ستری آغاز می نمایند و مردم افغانستان همان آدمی را که با زن او بدکار  
کرده باشند می کشند پس هم زن و هم مرد را خواهند کشت و این با که روس باشد  
باز خواست مرده خود را از حاکم وقت آنجای خواهند کرد آنحاکم اگر باز خواستند  
از قوم آنحاکم هم بکنیز از نفرهای روس در نظر قوم نمایان می شود و از کشتن او هم  
باک نمیدارند پس معامله که باین جای رسید دوستی بدشمنی مبدل می شود



باز جنگ باروس لازم می شود پس این دیگر فایده دوستی روس است پس  
امکان ندارد که مردم افغانستان با دولت روس دوست شوند  
زیر که او از خیال گرفتن هندوستان گذشت ندارد و باید این مردم  
را پایمال کند وقتی که این مردم پایمال شدند آیا پایالی از دست  
دشمن است یا دوست امیر شیرعلیخان احق و بله و دیوانه و بدخوا  
قوم و بداندیش نفس خویش اگر نبود چه بود همراه دولت سرکار انگلیز که  
میدان قبضه و تصرف افغانستان را منظور ندارد و این مردم  
و مملکت را با بدین خود و روسی حجاب گذاشته این حجاب را اگر  
پاره کند و بشکند هم دشمن دوزخ خود را بخود خواند و هم گرفتار و پای  
بند دشمنی این مردم ماند امیر مذکور دشمنی میکند و از پای تخت خود  
میرود که روس را می آورم و بحمايت او دولت انگلیز را می رزم  
زبان جال با و می گوید ای حق فرض کردیم دولت انگلیز را بزور  
روس از ملک خود کشیدی و ملک خود را از وجود بیگانه خالی  
کردی روس را بقوت و زور گداز دولت از خانه خود می کشی  
وقتی که مشت تو هم باز نشده بود و حمایت خواه هم دشتی از تو سست



حال که اجزاء تو از هم ریخته و پاشیده و روی حمایت خواه تو از پنجه عدالت  
او خراشیده ترا بکدام حساب می آرد و مثل تو حق نیست که ملک را  
بتو بگذارد پس معلوم شد که لایق کلانی قوم نداشتی و دوست دشمن را  
فرق نمیگذاشتی و اراده غلط و اندیشه ناصواب را پیش گرفته بودی  
خداوند ترا نکند شت که مراد خود کامیاب شوی سرت را در ترکستان  
زیر خاک کرد که از آب آمویه نگذری و تش فساد در قوم ننهد از  
و بنیاد هلام را بر باد ندهی بعد از مرگ او پسر حقش چه کردی که هیچ جا  
نمیکنند گویا او را مخاطب ساخته میگوئیم که مرد حفاظت آدم دولت  
سرکار را نگرین بودی چرا آدم دولت را تکلیف بکنی و بیاری و  
که آوردی چرا اصلاح قوم نیاری و رضای قوم را منظور نداری  
قوم تو همان قوم است که در چهل سال قبل چون دیدند که شاه شجاع  
را از سلطنت خبر نامی شش نیست و منادی سرکار را نگرینند و در داد  
که ملک از خدا و تخت از شاه و حکم از کفنی بهادر در دستند که آنچه ما خوا  
بودیم غلط بوده دولت را نگرین قبضه کردن ملک ما را منظور دارد پس  
اگر حال نیست یا خود را تمام میکنیم یا مردم بیگانه را در ملک خود نمیگذاریم



و کردند آنچه کردند و پادشاه وقت را در نهایت سبک و محنت گشتند  
و با آنکه پادشاه نداشتند ملک خود را از یگانگی ملت خود خالی کردند  
تو میدانی که این قبیله از خفس نصاری در ولایت خود میبرد چو وکیل  
مسلمان را از آن دولت اختیار نکردی که وکیل نصاری را آورد  
و او را بکشتن دادی و باز ما بین این دو فرقه آتش عناد چهل ساله را  
مشعل ساختی و خود را در بند و قید انداختی گویا از پدر میراث حماقت را  
که هر چه کردی بنا بر خیر قوم نبود و قوم لاچار خیر خود را بچنگ تراغ دیدند  
و مقدمه بنیاد کردند و چون افسر و سرکرده درست نداشتند از لاچار  
بهربی سر و پائی را بر خود سر کرده مقرر داشتند حتی شخصی که خود را در  
جلال آباد سر کرده ساخته بود و نام او فقیر خازی بود وقتی که او را  
بجای آوردند از نام و نشانش پرسیدم حجت یغنی از قوم نوب  
بود این قسم مردم در برابر لشکرهای سرکار انگلیز بمقدمه و تراغ برآمدند  
هزار باجان خود را تلف ساختند و هم از لشکر سرکار انگلیزی هزار  
خون ریخته شد آتش فساد در جلال آباد و کابل و غزنین و قندهار  
بنوعی شعله یافت بود که اگر پای من در میان نمی آمد و قوم را بر خیر و فواید



شان در مصالح و دوستی سرکار انگلیز دانسته میگردم هرگز آن آتش فساد منطفی نشد  
نذشت بازمی آیم بر سر صرف پنج دهه و اراده و خیال مسدن صاحب اگر لشکری  
که من گفته بودم از کابل میفرستم قبول میکرد دولت روس اول جرأت حمله کردن را  
نذشت و اگر حمله میکرد صرفه از میان نمی بر پنج دهه از دست میرفت و مردم طوایف  
جشنیدی و غیره و یاقیه که تا میست هزار مرد جنگ آدم کار در انداخت و از میان میبرد  
روس مایل نمی شدند چون قلعه شکست میزدند و دستند که سپاه روس برین سپا  
غالب است میل جانب او کردند و سه کرده گان ایلات مذکور برای روسی  
البته پیغام دادند که خانه خالی است بیایید آنها هم باطمینان و خاطر جمعی آیند  
و مقدمه آوردند و این خسارت بد دولت افغانستان از اندیشه خام خیزل  
مسدن صاحب رسید باید میداشت که دوستی مردم افغانستان با دولت روس  
در خیر کان نیست نیز که او از اراده تیغ نمهند وستان میگذرد و مردم افغان  
هر دولتی را که بخواد آنها را پائمال کند و ز سرشان بگذرد دشمن خود میدانند مثلاً  
ایرانی بخواد از افغانستان عبور کند و بختای و دو جنگ با ختای داشته باشد دشمن  
افغانستان است اگر دولت ختای از راه افغانستان قصد ایران کند دشمن افغانستان  
است و اگر دولت سرکار انگلیز افغانستان را پائمال کرده بکشد و مملکت



کار داشته باشد با افغانستان دشمنی میکند و اگر دولت روس از راه  
افغانستان اراده مملکت هند را کند دشمن افغانستان است و فر  
برای مردم افغانستان ندارد که دشمن ایشان نصارت یا مسلمان روسی  
یا چینی هر دولتی که آنها را زیر پای کرده از سرشان بگذرد دشمن تری از آن  
دولت ندارند پس بکدام عقل و تمیز مردم افغانستان دوست دولت  
روس می شدند و حال اینکه مردم افغانستان عقل دارند و بخیر خود  
خوب میدانند اگر کسی گوید بخیر کار خود می دانند غلط میگوید اگر بخیر خود نیستند  
چرا وقتی که گرم و گرفتار مقدمه گیر و دار با دولت سرکار انگلیز بودند و من بهر  
وقت شان رسیدم و خیرشان نشان دادم که بعد ازین مصلحت شما  
دوستی است نه دشمنی حرف مرا شنیدند و آنچه گفتیم قبول کردند و از دوستی  
سرکار انگلیز فائده دیدند و هنوز خواهند دید خبرالاستدن حسب  
عقل و کفایت بقدر عهده و منصب جبرئیلی خود داشت و دارد لکن عقلی که  
مهمات بزرگ و اندیشه های کلان را کافی باشند داشت و این قسم عقل در عالم  
کم است که دوست را از روی سبب دوست حقیقی قرار بدهد و دشمن را  
از روی سبب دشمن واقعی شناسد مردم افغانستان از روی سبب دوست



سرکار انگلیز هستند که قصد و اراده مملکت روس را نمیکند و دولت  
روس را از روی سبب دشمن و پامال کننده خود میدانند که از قصد  
و اراده مملکت هند گذشتن ندارد و اگر بگوید که از راه فغانستان بجا  
هند عبور میکنم از داخله ملک ایرانی و حاشیه حاشیه فغانستان  
میروم و پیش بدولت فغانستان غرض ندارم بهم باید با و گفته  
شود که این حرکت خوب حرکت نیست و از برای ما سر ضرر و خطر است  
تا وقتی که دولت سرکار انگلیز حامی و مربی و رفیق ما بود از قصد و خیال  
خصمانه تو در امن و امان نبودیم اکنون که از پهلوی ما میگذری در  
برابر چشم ما دوست و حامی ما را ضعیف و مغلوب می سازی ملک  
او را تصرف می شوی پس از کجا با و میکنیم که دوست ما بشوی  
و ملک و دولت ما را برای ما میگذاری اظهار شما از روی غیبه  
و مکر است همین امروز نمیکذاریم که از حاشیه ملک ما و داخله ملک ایرا  
ن بگذری چرا که دنبال سر ما را هم گرفته پهلوی و کنار ما را هم میگیری  
و راه عبور خود می سازی پیش روی ما را هم قصد گرفتن داری  
ما را بچه دلیل آرام و آسوده خواهی گذاشت هرگاه فردا بدون مربی



و حمایت خواهد از دست شما خراب شویم پس امر وزیر بهرست که دست و پا  
برنیم و مانع حرکت شما بشویم اگر القدر غلبه و تسلط داشتی که هم ما را  
و هم دولت دوست ما را برهم زدی انوقت در دویر نواحییم دست  
والا خود را بدست خود دلیل مغلوب تو نمی سازیم اگر دولت سرکار  
انگیز در وقتیکه فتح قندمار را کرده بودم و خط مردم نگه برای من رسید  
که روسی عنقریب ولایت ما را خواهد گرفت و ما از بی سرکردگی ملک  
خواهیم باخت وقت است که سرپرستی و غمخواری ما را بکنند و من خط  
آنها را بدولت سرکار انگیز فرستادم و مرا منع کردند که بکار آنها  
غرضدار نباشید مرا منع نمیکردند و میگفتند که از قندمار میرویم  
و سر رشته کار هرات را بچاکی بسته بجانب مرو لشکر می کشیدم  
و مرو را تصرف می کردم و ترکمان را سر رشته میکردم نوبت مقدمه  
روسی بالشکر من در پیچده کجا اتفاق می افتاد این هم از غفلت و غما  
نایمی کار گذاران دولت سرکار انگیز میست که در وقت کار مرا از کار  
انگیزتند و من اکنون این حرف افکاش میگویم که کیسل دولت بهیه  
هم حاضر است بشنود بدولت خود اخبار کند هر صاحب منصبی که از



سرکرده گان دولت انگریز این حرف بر زبان می آرد که مردم افغانستان  
دوست دولت و منعم هستند و برین قول تسلیم خود بعضی ارفیق و  
هم زبان خود خواهند ساخت و وزیرای دولت بهیچ برطانیه نشناسند که آن  
صاحب منصب است دولت و من است و در فکر آزار و دل سوز  
و رنجش مردم افغانستان افتاده که این مردم را از دولت سرکار انگریز  
ناامید و مایوس دوستی مهربانی بسازد زنده بقیول او گوش نمی دهند  
که حرف صاحب غرض شنیدن ندارد فقط

### خاتمه الطبع

المنتهی به که این چند پند سودمند و نصایح ناچیز را جمیع مبعده دلائل و براین  
دانشین بطور پیشین گوئی از زبان درفشان هدایت ترجمان پادشاه اسلام  
پشت پناه انام قائد ضرار و ماکینا حضرت سرکار گرد و وقایع طوائف مسلمانان  
دین ایلرسلین یعنی مردم افغانستان و خراسان که سر در فرمان نهاده میجا آمده اند تقریب  
و قصاص و بجز در بار عام اعلام فرمودند حسب انما یون اللسان بحسن انتظام ساجین بحر  
اقایر محمد عظیم خان تاریخ رزمی الحاکم محمد استقامت احمد عبدالرزاق بیک افغانی و عوام طبع

